



درستی شده و در میانه راه راننده را خفت می کردند. بعد راننده راز ماشین بیرون انداخته و ماشین را به سرت می بردند. در ادامه با همان ماشین سرتی به عنوان مسافر کش از میدان آزادی تالعه حسن خان یافردیس یا شهریار مسافر کشی می کردند.

آرمان راننده بود و آن سفر هم در ماشین می نشستند یک نفر جلو و دو نفر عقب و در طول مسیر یک نفر مسافر سوار می کردند. در میانه راه مسافر را خفت می کردند با تهدید چاقو و قمه و کارت بانکی اش را می گرفتند و در اولین عابر بانک موجودی کارت را می گرفتند اگر موجودی کارت بالا بود همراه همان مسافر نگویند بخت مقابل یک طلا فروشی یا موبایل فروشی می ایستادند؛ آرمان پیاده می شد طلا یا گوشی می خرید و دوباره سوار شده و راه می افتادند و مالباخته را گوشه ای از ماشین پیاده و راه می کردند البته قبلش موبایل، طلا پول و بقیه وسایل از زشمنش را می گرفتند.

می پرسیم مگر آن راننده ای که خود رویش سرت شده بود اعلام سرت نمی کرد؟

افسر می گوید؛ اینها فکر همه جوانب کار را کرده بودند. در دو ساعت اول بعد از سرت خودرو این کار را می کردند چون می دانستند که مالباخته برای ثبت سرت خود روی خود باید اول به کالتری برود و مدارک ببرد و تا در سیستم ثبت شود چند ساعتی وقت می گیرد. آنها هم بعد سرت رفتن ماشین یکی دو فقره زورگیری کرده و بعد ماشین راراه می کردند.

هر چند روز یکبار هم یک ماشین می دزدیدند از تیبیا و ساینا گرفته تا سمند و پژو و پراید؛ یعنی در عرض دو ماه ۲۰ فقره سرت. از آرمان می پرسیم یعنی در تمام سرت ها همراه شان بودی، هیچ وقت پشیمان نشدی و اعتراض نکردی؟

آرمان با چهره ای نادم و پشیمان می گوید به خدا خودم عذاب وجدان گرفته بودم. شب ها تا صبح نمی خوابیدم. دلم برای آن مسافرها می سوخت که با اعتماد سوار ماشین می شدند و بعد از آنها دزدی می شد.

گفتم پس چطور رضایت کردند تا همراه شان باشی؟

می گوید: من همان اول که توی قهوه خانه دیدم شان، گفتم که می ترسم اما گفتند به تو قرص می دهیم تا بخوری و دیگر نمی ترسی. هر بار هم به من قرص می دادند. نمی ترسیدم اما به جایش شب ها عذاب وجدان می گرفتم.

می پرسیم در آمدت چقدر بود؟

می گوید: روزی ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان. آرمان با مادر و پدرش زندگی می کند. پشیمان است. می گوید: وقتی برگردم توبه می کنم. دیگر دنبال کار خلاف نمی روم.

به افراد کاری نداشتیم؛ فقط اگر مقاومت می کردند ضربه می زدیم؛

روایت نازنین از شبی که ماه کامل شد!

دقیقه ما را به بیمارستان نبرد و گفتند: «همسرت دیگر نبض ندارد!» زورگیری از دختر جوان و نامزدش با چک و سیلی و لگد و چاقو و قمه!

مرد باصدای بلند می گوید همین بی وجدان ها بودند که هفت نفری با چاقو روی سر خترم ریختند بعد متهمان را با دست به رئیس پلیس آگاهی نشان می دهد.

مرد میانسال است، می گوید: جمعه دو هفته پیش بود، دخترم و نامزدش ساعت ۱۰ و نیم صبح توی پارک فدک بودند که مورد زورگیری قرار گرفتند آن هم توسط همین هفت پسر افغانی که می بینید. ۶-۷ نفری از پشت حمله کرده و خفت شان کرده و با چاقو و قمه طلا و گوشی های شان را به سرت بر بردند. سیلی و چک کم بود.

بالگ به شکم دخترم هم ضربه زدند. پدر سر بر می گرداند و دنبال دختر می گردد. دختر حتی اینجا در وسط مقر پلیس آگاهی که پر از پلیس و مامور است و متهمان دستبند به دست در چنگال قانون هستند باز هم از زورگیران و اهله دارد. از فاصله چندمتری نگاه شان می کند.

پیش دختر رفته و می پرسیم زورگیران همین ها هستند؟

می گوید همین ها بودند آن سه نفر که آن طرف هستند با این سه نفری که همین رویرو ایستادند و با دست نشان شان می دهد. می پرسیم می توانی ماجرای آن روز را بگویی... بیامکت می گوید: از پشت حمله کردند؛ پرتم کردن روی زمین بالگد توی پاتوی شکم زدند. تا آمدم داد بزنم آنقدر به صورتم سیلی زدند. چاقو را گذاشتند زیر گردنم تا داد بزنم. گردن بندناهم را پاره کردند. دو دست بندم را با زور از دستم کشیدند.

می پرسیم همسر تان چه شد؟

می گوید من که توی جواب افتاده بودم و پشتم تیزی کم بود و چیزی نمی دیدم... فقط صدای داده های را می شنیدم... تا اینکه همسر با صدای کم جهره گفت: نازنین! رفتند. من هم انگار با صدای همسر جان گرفتم، سرم را بالا آوردم دیدم سه نفر از آن سمت دارند فرار می کنند.

به سمت همسر رفتم؛ زخمی و خونی بود، سه ضربه توی کتفش زده بودند، یک ضربه توی سرش که به پوستش کنده شده بود، یکی پشتش... غرق بغلش کردم... نمی دانستم چه کنم؟؟؟

بعدش دیدم به سمت نگاهان ها گفتم کمک کنید، یک زن و مرد را دیدم، گفتم گوشی موبایل مان را دزدیده اند، از آنها خواستم تا گوشی شان را بدهند تا با اورژانس تماس بگیرم اما چون لباس های خونی بود، و وحشت کردند... از آنها خواستم حداقل خودشان به اورژانس زنگ بزنند به پلیس؛ در همین حین یک ماشین ۲۰۶ آمد توی آن هم انگار نگاهان ها بودند به آنها هم التماس کردم... فقط می گفتم تورو خدا تورو خدا... حداقل به اورژانس زنگ بزنید. خواستم که همسر را به بیمارستان ببرند اما گفتند باید با اورژانس بیاید.

یادآوری آن لحظات برای زن سنگین است. چشمانش را پشت عینک دودی پنهان می کند اما با انگشتانش هراز گاهی گوشه چشمانش را پاک می کند.

ادامه می دهد: بر گشتم پیش همسر، نفس می کشید. سرش را بلند کردم روی پاهایم گذاشتم. به من گفت نازنین نفسم بالا نمی آید... به سختی نفس می کشید.

زن مکث می کند، می گوید: حلقه اش را که در داخل مشتش قایم کرده بود به من داد و بعد چشمانش را بست. سکوت سنگین حکم فرما می شود؛

می پرسیم اورژانس آمد؟ می گوید اورژانس هم آمد اما بعد از ۲۰ دقیقه ما را به بیمارستان نبرد و گفتند: «همسرت دیگر نبض ندارد!» زورگیری از دختر جوان و نامزدش با چک و سیلی و لگد و چاقو و قمه!

مرد باصدای بلند می گوید همین بی وجدان ها بودند که هفت نفری با چاقو روی سر خترم ریختند بعد متهمان را با دست به رئیس پلیس آگاهی نشان می دهد.

مرد میانسال است، می گوید: جمعه دو هفته پیش بود، دخترم و نامزدش ساعت ۱۰ و نیم صبح توی پارک فدک بودند که مورد زورگیری قرار گرفتند آن هم توسط همین هفت پسر افغانی که می بینید. ۶-۷ نفری از پشت حمله کرده و خفت شان کرده و با چاقو و قمه طلا و گوشی های شان را به سرت بر بردند. سیلی و چک کم بود.

بالگ به شکم دخترم هم ضربه زدند. پدر سر بر می گرداند و دنبال دختر می گردد. دختر حتی اینجا در وسط مقر پلیس آگاهی که پر از پلیس و مامور است و متهمان دستبند به دست در چنگال قانون هستند باز هم از زورگیران و اهله دارد. از فاصله چندمتری نگاه شان می کند.

پیش دختر رفته و می پرسیم زورگیران همین ها هستند؟

می گوید همین ها بودند آن سه نفر که آن طرف هستند با این سه نفری که همین رویرو ایستادند و با دست نشان شان می دهد. می پرسیم می توانی ماجرای آن روز را بگویی... بیامکت می گوید: از پشت حمله کردند؛ پرتم کردن روی زمین بالگد توی پاتوی شکم زدند. تا آمدم داد بزنم آنقدر به صورتم سیلی زدند. چاقو را گذاشتند زیر گردنم تا داد بزنم. گردن بندناهم را پاره کردند. دو دست بندم را با زور از دستم کشیدند.

می پرسیم همسر تان چه شد؟

می گوید من که توی جواب افتاده بودم و پشتم تیزی کم بود و چیزی نمی دیدم... فقط صدای داده های را می شنیدم... تا اینکه همسر با صدای کم جهره گفت: نازنین! رفتند. من هم انگار با صدای همسر جان گرفتم، سرم را بالا آوردم دیدم سه نفر از آن سمت دارند فرار می کنند.

به سمت همسر رفتم؛ زخمی و خونی بود، سه ضربه توی کتفش زده بودند، یک ضربه توی سرش که به پوستش کنده شده بود، یکی پشتش... غرق بغلش کردم... نمی دانستم چه کنم؟؟؟

بعدش دیدم به سمت نگاهان ها گفتم کمک کنید، یک زن و مرد را دیدم، گفتم گوشی موبایل مان را دزدیده اند، از آنها خواستم تا گوشی شان را بدهند تا با اورژانس تماس بگیرم اما چون لباس های خونی بود، و وحشت کردند... از آنها خواستم حداقل خودشان به اورژانس زنگ بزنند به پلیس؛ در همین حین یک ماشین ۲۰۶ آمد توی آن هم انگار نگاهان ها بودند به آنها هم التماس کردم... فقط می گفتم تورو خدا تورو خدا... حداقل به اورژانس زنگ بزنید. خواستم که همسر را به بیمارستان ببرند اما گفتند باید با اورژانس بیاید.

یادآوری آن لحظات برای زن سنگین است. چشمانش را پشت عینک دودی پنهان می کند اما با انگشتانش هراز گاهی گوشه چشمانش را پاک می کند.

ادامه می دهد: بر گشتم پیش همسر، نفس می کشید. سرش را بلند کردم روی پاهایم گذاشتم. به من گفت نازنین نفسم بالا نمی آید... به سختی نفس می کشید.

زن مکث می کند، می گوید: حلقه اش را که در داخل مشتش قایم کرده بود به من داد و بعد چشمانش را بست. سکوت سنگین حکم فرما می شود؛

می پرسیم اورژانس آمد؟ می گوید اورژانس هم آمد اما بعد از ۲۰ دقیقه ما را به بیمارستان نبرد و گفتند: «همسرت دیگر نبض ندارد!» زورگیری از دختر جوان و نامزدش با چک و سیلی و لگد و چاقو و قمه!

مرد باصدای بلند می گوید همین بی وجدان ها بودند که هفت نفری با چاقو روی سر خترم ریختند بعد متهمان را با دست به رئیس پلیس آگاهی نشان می دهد.

مرد میانسال است، می گوید: جمعه دو هفته پیش بود، دخترم و نامزدش ساعت ۱۰ و نیم صبح توی پارک فدک بودند که مورد زورگیری قرار گرفتند آن هم توسط همین هفت پسر افغانی که می بینید. ۶-۷ نفری از پشت حمله کرده و خفت شان کرده و با چاقو و قمه طلا و گوشی های شان را به سرت بر بردند. سیلی و چک کم بود.

بالگ به شکم دخترم هم ضربه زدند. پدر سر بر می گرداند و دنبال دختر می گردد. دختر حتی اینجا در وسط مقر پلیس آگاهی که پر از پلیس و مامور است و متهمان دستبند به دست در چنگال قانون هستند باز هم از زورگیران و اهله دارد. از فاصله چندمتری نگاه شان می کند.

پیش دختر رفته و می پرسیم زورگیران همین ها هستند؟

می گوید همین ها بودند آن سه نفر که آن طرف هستند با این سه نفری که همین رویرو ایستادند و با دست نشان شان می دهد. می پرسیم می توانی ماجرای آن روز را بگویی... بیامکت می گوید: از پشت حمله کردند؛ پرتم کردن روی زمین بالگد توی پاتوی شکم زدند. تا آمدم داد بزنم آنقدر به صورتم سیلی زدند. چاقو را گذاشتند زیر گردنم تا داد بزنم. گردن بندناهم را پاره کردند. دو دست بندم را با زور از دستم کشیدند.

می پرسیم همسر تان چه شد؟

می گوید من که توی جواب افتاده بودم و پشتم تیزی کم بود و چیزی نمی دیدم... فقط صدای داده های را می شنیدم... تا اینکه همسر با صدای کم جهره گفت: نازنین! رفتند. من هم انگار با صدای همسر جان گرفتم، سرم را بالا آوردم دیدم سه نفر از آن سمت دارند فرار می کنند.

به سمت همسر رفتم؛ زخمی و خونی بود، سه ضربه توی کتفش زده بودند، یک ضربه توی سرش که به پوستش کنده شده بود، یکی پشتش... غرق بغلش کردم... نمی دانستم چه کنم؟؟؟

نیازمندیهای روزانه جزیره کیش

تلفن: ۴۴۴۲۴۹۹۹ - ۴۴۴۲۰۲۸۴ (۰۷۶) سایت: www.eghtesad-kish.ir

نقاشی ساختمان

مصالح ساختمانی

خدمات

استخدام

نقاشی ساختمانی زارعی
با ۱۵ سال سابقه کار در جزیره کیش و تهران اجرای انواع رنگ های داخل و نما سانمارکو، جوتن، اکریلیک، پلاستیکی، روغنی، پتینه درزگیری، ماستیک کفاف، مولتی کالر، کینتکس و رونکس و... سیلر کلر درب چوبی و آهنی انواع رنگ مختلف دلخواه شما مشتری گرامی
تلفن: ۰۹۳۴۷۶۹۸۶۱۰
واتساپ: ۰۹۱۹۸۷۱۶۲۵۰
اینستاگرام: Bac_graphic

مصالح ساختمانی
فروش انواع مصالح ساختمانی به قیمت عمده
۰۹۳۴۷۶۸۱۶۰۷ - ۰۹۳۵۶۲۹۴۲۶۲ فتاحی

خدمات برق
انجام کلیه امور برق ساختمان و پروژه های شما - کلی و جزئی
۰۹۱۲۰۴۵۹۱۹۸

استخدام گرافیک
گرافیک آشنا به فتوشاپ مورد نیاز است. متقاضیان به نشانی، خیابان فردوسی، ویلاهای مروارید، بلوک B3، طبقه سوم، واحد ۷۱۵ مراجعه نمایند. شماره تماس ۴۴۴۲۴۹۹۹

خرید و فروش

ساختمان

غذای خانگی

از مترجم متن زبان، فارسی به انگلیسی به صورت پاره وقت دعوت به عمل می آید. ۴۴۴۲۴۹۹۹

موتور BIMAX توسان صفر مدل ۱۴۰۲ باتری لیتیومی X1 PLUS با باکس قیمت فقط ۱۰۵ میلیون تومان قیمت درب مغازه ۱۱۷ میلیون تومان ۰۹۱۲۲۱۵۴۳۲۴

تعمیرات کولر

آشپزخانه خانگی دلیخون
آماده پذیرش سفارشات شما
۰۹۴۶۹۱۰۳۰۲۵

استخدام منشی عصر ساکن کیش
یک شرکت برای تکمیل نیروهای مورد نیاز خود، منشی شیفت عصر استخدام می نماید. متقاضیان با شماره ۰۷۶۴۴۴۲۴۹۹۹ تماس حاصل فرمایند. ساعت کاری: ۳ تا ۹ شب

صنایع چوب - حلاج کیش

کلیه سفارشات MDF، چوبی دکوراسیون غرفه و منزل

تلفن: ۷۷۹۸۲۵۲